آنهایی که معجزه‌آسا از سیل سیجان نجات یافتند

سال دیگر طعم گیلاس را می‌چشیم

حمید حاجی پور

«چیزی به شب نمانده بود،آسمان سرخ سرخ شد به رنگ زغال گداخته. باد می‌وزید. زوزه می‌کشید. در و پنجره سرجایشان نمی‌ایستند،خانه داشت از جا کنده می‌شد. بیرون که آمدم سرو و صداهای عجیبی می‌آمد،راستش را بگویم خیلی ترسیدم،پیش خودم گفتم زلزله شده،شاید هم بلای دیگری است،چشمانم را دوختم به دامنه کوه که در آن گرگ و میش چیز زیادی پیدا نبود، تنم از ترس می‌لرزید،سیل بود، با سرعتی که نمی‌توانم به زبانم بیاورمش، آن هم با تخته سنگ‌هایی که هرکدامشان به‌اندازه یک ماشین و شاید هم بزرگتر بود. پاهایم با دیدن این صحنه مثل ترکه خشک شده به زمین چسبید، مثل کسی که جن دیده باشد. اگر زن و بچه‌ام صدایم نمی‌کردند حالا عکس من هم مثل بقیه روی دیوار روستا چسبیده بود. خدا خواست که خیلی از اهالی روستا از جمله خودم جان سالم به در بردیم. به قول قدیمی‌ها وقتی سیل می‌آید باید خرت را ول کنی و در بروی!»

پا به سن گذاشته‌های روستای سیجان،روستایی که حالا اسمش نه به‌خاطر طبیعت بکر یا رودخانه‌هایی که آرام از کنارش می‌گذرند — البته حالا دیگر خبری از رودخانه نیست- بلکه به‌خاطر سیل ویرانگرش معروف شده،می‌گویند: «۴۰سال پیش که سیل آمد به این شدت خرابی نداشت و این همه کشته نداد.»

از جاده چالوس اگر راهتان را کج کنید به سمت روستاهای «ارنگه» و «سرزیارت» و «آدران» از هرکسی که بپرسید سیل چه خسارتی زده می‌گویند خسارت آنچنانی ندیده‌اند و با دستشان جاده‌ای را نشان می‌دهند که ختم می‌شود به سیجان. از دور ماشین‌های له و لورده شده در سمت چپ جاده حکایت از عمق فاجعه دارد. به ورودی روستا می‌رسیم؛ پلیس همراه اهالی روستا با چوب و طناب راهبند درست کرده‌اند تا غریبه‌ای و ماشینی به روستا نرود. بولدوزرها سنگ‌های ریز و درشت را پشت کامیون‌ها می‌ریزند. جاده گل‌آلود است و لغزنده. اهالی با موتورهایشان وسیله می‌برند و می‌آورند. هنگام روبه‌رو شدن با ما اول خسته نباشید می‌گویند و بعد اینکه از کجا آمده‌ایم.

زنی که از فرط پیری قامتش خمیده شده اشاره می‌کند که با او صحبت کنیم. چهره‌ای مهربان دارد و مثل همان قدیمی‌ها گوشه چادرش را جلوی دهانش می‌گیرد. از سیل می‌گوید البته از سیل ۴۰ سال پیش. آن زمان ۳۹ سال داشته و وقتی باران بی‌موقعی در تابستان باریده سیلی به راه افتاده که باغشان را ویران کرده:

«مادرجان وقتی سیل و زلزله‌ای میاد میگن قهرخداست. زمانی که جوان بودم سیل آمد و باغمان را خراب کرد ولی کسی آسیبی ندید. فقط چندتا خونه و باغ خراب شد. اون موقع مثل الان این همه ماشین و امکانات نبود که کسی برای کمک بیاد. مردای چندتا روستای دیگه آمدن کمک و زن و بچه‌ها را بردن خونه‌های خودشون تا سیل بخوابه. ولی حالا در عجبم که کلی آدم، از اینور و اونور میاد ولی بعد از چند روز هنوز آب قطعه،غذای درست و حسابی ندادن. خدا پدرشون رو بیامرزه کمک کردن ولی نه اونجوری که باید باشه؛ اینجا روستاست اگر کسی به ما رسیدگی نکنه تا چندماه دیگه وضعیت‌مون همینجوری می‌مونه

سیل تصویر زیبای روستا را مخدوش کرده. انگار به تابلوی نقاشی شده‌ای خاک پاشیده‌اند. سیجان غرق در گل و لای است. آنهایی که جوان هستند خانه‌هایشان را رها نکرده‌اند و با کمک کارگران افغان گل‌ها را از خانه بیرون می‌ریزند. خانه‌ها تا کمر پر از گل است. «محمد» خیس عرق لباسشویی و تلویزیون و...از بین رفته. والله پولی هم ندارم که وسایل جدید بخرم،محصول باغ را هم باران و سیل از بین برد.»

ادامه راه لغزنده را که بوی لجن از همه‌جایش می‌آید طی می‌کنیم. همه مشغول کارند از جوان گرفته تا پیرمرد و کسانی که از اداره برق آمده‌اند و راهسازی و مخابرات. بیشترین تجمع میدان اصلی روستاست. جلسات در دفتر صندوق قرض‌الحسنه یا بقالی روستا برپاست. تکنیسین‌های اداره برق درحال جاگذاری ترانزیستور جدیدی هستند تا برق را به روستا بازگردانند تا دست کم مردم شب‌ها برق داشته باشند.البته بیشتر اهالی، روستا را ترک کرده‌اند و به خانه‌های قوم و خویش خود در تهران و کرج رفته‌اند و آنهایی هم که هستند از خانه و باغ‌ها مواظبت می‌کنند.

چند روزی است که اینجا صدای بلبل و گنجشک و چکاوک نمی‌آید. صدا صدای بلدوزر است، سنگ‌ها و شاخ و برگ درختان و پل‌هایی که خراب شده‌اند و حتی خودروهای مچاله شده سرتاسر رودخانه را فرا گرفته‌اند و بلدوزرها تنها بخش کمی از آنها را از داخل رودخانه خارج کرده‌اند. خانه‌های کنار بستر رودخانه وضعیت اسفبارتری دارند و پر شده‌اند ازسنگ وگل و لای. به نظر نمی‌آید که دیگر بشود در آنها زندگی کرد.

یکی از اهالی به نام احمد سیجانی در حال سوراخ کردن دیوار خانه‌اش است تا گل‌ها را راحت تر خارج کند. تمام هیکلش گلی است حتی موهایش. سیگار را از گوشه لبش برمی‌دارد و می‌گوید سیل غافلگیرشان کرده و جان۸نفر از هم‌روستایی‌هایش را گرفته و چند نفری هم گم شده‌اند. البته به نجات پدر و پسری اشاره می‌کند که سیل آنها را چند کیلومتری با خود برده و شانس با آنها یار بوده که زنده مانده‌اند.»

او انگشت اشاره‌اش را روبه آسمان می‌گیرد و می‌گوید که اگر خدا بخواهد همه چیز ممکن می‌شود و وسط سیل هم که باشی آسیبی به تو نمی‌رسد.

هرچقدر ویرانی‌هایی که سیل به بار آورده من و همکارانم را ناراحت کرده نجات این پدر و پسر به همان اندازه خوشحال‌مان می‌کند. اهالی فقط می‌دانند «ابراهیم رستمی» و پسرش در بیمارستان شهید مدنی کرج بستری هستند. پرسان پرسان شماره‌شان را به‌دست می‌آورم ولی گوشی هر دو خاموش است. بالاخره سیل آمده حتما گوشی‌ها هم با سیل رفته‌اند.

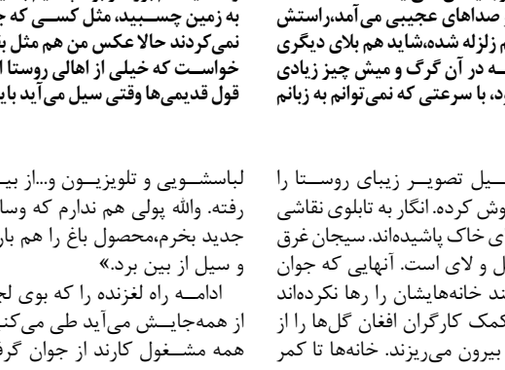

محمد رستمی، یکی از نجات یافتگان از سیل سیجان

تو زندگیم چنین چیزی ندیده بودم. تو فیلم‌ها شاید ولی خودم اصلا نه. الان که فکرش رو می‌کنم احساس می‌کنم خواب دیدم. وقتی توی آب معلق بودم هیچ امیدی به زنده موندن نداشتم. الان که زنده‌ام روزی هزاربار خدا رو شکر می‌کنم.

■ گفت‌وگو با یکی از نجات یافتگان

شانس با ما هم یار است و محمد رستمی ۲۶ساله را که سیل تا آستانه مرگ او را پیش برده پیدا می‌کنیم. تازه از بیمارستان مرخص شده و به قول خودش خرد و خمیر است.

روی تخت چوبی دراز کشیده و نایی ندارد. ولی همراهی‌مان می‌کند،خودش را بالاتر می‌کشد و به بالش و متکا تکیه می‌دهد.

- از کجا بگم؟

- از همون اولش.

- راستش من و بابام و۳نفر از رفقام بیرون سیجان بودیم که زنگ زدند و گفتند داره سیل میاد،برای کمک به اهالی کمتر از چند دقیقه خودمون رو رسوندیم به روستا که دیدیم سیل با چه سرعتی داره به سمت ما میاد. تا بخواهیم به خودمون بجنبیم و پیاده بشیم چند ماشینی که آب با خودش پایین آورده بود به ماشین پرشیای ما خورد و ماشین توی آب چپ شد و همون اولش بابام و دونفر از دوستام بیرون افتادن.

چند متر بعد که توی ماشین معلق بودیم آب من و دوستم رو با فشار بیرون انداخت. وقتی روی آب اومدیم دوستم خودش رو گیر داد به دیوارگلی یکی از باغ‌ها و پرید اون طرف ولی از شانس من که می‌خواستم دیوار رو بگیرم، دیوار یکدفعه ریخت و منو با بقیه چیزها مثل شاخه‌های درخت و ماشین و سنگ و چیزای دیگه همین جور با خودش برد تا اینکه یک کیلومتر جلوتر که ماشین‌ها و چندتا درخت راه رو سد کرده بودند گیر کردم و با بدبختی سرم را بالا آوردم تا به زیر کشیده نشم. بعدش هم ۲یا۳ساعت دیگه محلی‌ها با صدای کمک کمک من سر رسیدن و نجاتم دادند.

- فکر می‌کردی سیل به این شدت باشه و شما رو با خودش ببره؟

- تو زندگیم چنین چیزی ندیده بودم. تو فیلم‌ها شاید ولی خودم اصلا نه. الان که فکرش رو می‌کنم احساس می‌کنم خواب دیدم. وقتی توی آب معلق بودم هیچ امیدی به زنده موندن نداشتم. الان که زنده‌ام روزی هزاربار خدا رو شکر می‌کنم.

- توی اون چند دقیقه‌ای که با سیل می‌رفتی به چیزی هم فکرمی‌کردی؟

- به پدر و دوستام که زنده موندن؛ پیش خودم می‌گفتم یعنی اینجوری باید بمیرم؟ خیلی زوده که جونمو از دست بدم. خیلی آرزوها دارم که بهشون نرسیدم. توی همون بالا و پایین‌های سیل که به اینور و اونور می‌رفتم به مرگ فکر می‌کردم و اشهدمو می‌خوندم. البته باید این رو هم بگم از خدا هم خیلی کمک خواستم و مدام صداش می‌کردم تا اینکه توی تنگه گیر کردم و مطمئن شدم که حالا۵۰ درصد به زندگی نزدیک شده‌ام.

تا روستایی‌ها بیان چند ساعتی توی آب بودم و نگران پدرم بودم. فکرای جور واجور تو سرم می‌اومد. پیش خودم می‌گفتم می‌میرم،چند لحظه بعد می‌گفتم نجات پیدا می‌کنم،به کار و زندگیم فکر می‌کردم به هر چیزی که فکرش رو بکنید.

- بعد؟

- اونقدر خرد و خمیر شده بودم که نمی‌تونستم خودم رو از آب بیرون بکشم. نمی‌دونم ساعت چند بود که توی اون تاریکی سرو صداهایی شنیدم. می‌دونستم اگر شب توی آب بمونم شاید زنده نمونم به همین خاطر تا جایی که جون داشتم داد زدم. چند دقیقه بعد روستایی‌ها اومدن و نجاتم دادن.

- چه زمان فهمیدی پدرت زنده مونده؟

- همون وقتی که منو از آب بیرون کشیدن اولین چیزی که پرسیدم پدرم بود که حالش چطوره. اونها می‌گفتن خوبه و رسوندنش بیمارستان. وقتی یکی از آشناها زنده بودن پدرم رو تأیید کرد خیالم راحت شد.

- کجای بدنت آسیب دیده؟

-۳تا از انگشت‌های دستم بشدت آسیب دیدن و بقیه بدنم کوفتگی دارن ولی به طور کل آسیب زیادی ندیدم.

- الان به چی فکر می‌کنی؟

- به اینکه توی آب کلی ماشین و تخته سنگ و درخت بود و به هیچکدوم نخوردم و جز چند آسیب‌دیدگی خفیف اتفاق خاصی برام رخ نداده و به نظرخودم وخانواده‌ام معجزه شده که من،پدرم و دوستام جون سالم به در بردیم.

- از پدرت خبر داری؟

پدرم چندتا از دنده‌هاش شکسته و عملش کردن و نمی‌تونه حرف بزنه. بهش اکسیژن وصل کردن. پدرم به بچه‌ها گفته بود که آب اونو چند کیلومتر توی اون تاریکی تا روستای سرزیارت برده و با وجود آسیب‌هایی که دیده بود تونسته خودش رو کنار یک باغ بکشونه و با کمک خواستن خودشو نجات بده. شرایطی که پدرم داشته خیلی بدتر از من بوده و خدا خیلی به ما رحم کرده.

هنوز هم باورنمی‌کند که زنده است و می‌تواند درکنار خانواده باشد. سال دیگر میوه باغش را بچیند و باز با صدای رود و چهچهه بلبلان... اما نه، این خاطره تلخ همیشه در گوشه ذهن‌اش خواهد بود. خاطره تلخ روستا و معجزه‌ای که برای او رخ داد.

عکس‌ها: امیرحسام زرافشان / ایران

مادرجان وقتی سیل و زلزله‌ای میاد میگن قهرخداست. زمانی که جوان بودم سیل آمد و باغمان را خراب کرد ولی کسی آسیبی ندید. فقط چندتا خونه و باغ خراب شد. اون موقع مثل الان این همه ماشین و امکانات نبود که کسی برای کمک بیاد. مردای چندتا روستای دیگه آمدن کمک و زن و بچه‌ها را بردن خونه‌های خودشون تا سیل بخوابه. ولی حالا در عجبم که کلی آدم، از اینور و اونور میاد ولی بعد از چند روز هنوز آب قطعه،غذای درست و حسابی ندادن. خدا پدرشون رو بیامرزه کمک کردن ولی نه اونجوری که باید باشه؛ اینجا روستاست اگر کسی به ما رسیدگی نکنه تا چندماه دیگه وضعیت‌مون همینجوری می‌مونه

یک جدول با دو شرح ۵۹۸۷

جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

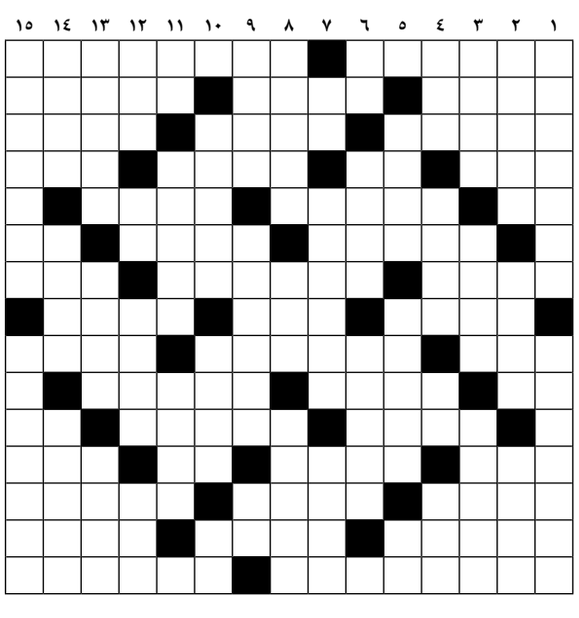

جدول عادی

◄ افقی:

۱- حقی معنوی که تاجر برای تقدم در اجاره محل و ادامه تجارت در محل کار خود دارد- لوگو یا آرم
۲- در سینما پخش می‌شود- نام دخترانه- پیامبران
۳- ضرب شمشیر- دهمین حرف یونانی- شهری در استان اردبیل
۴- مغازه کوچولو- نام بلاتر- هنگام- میوه باب گلو!
۵- خاک سفال گری- جانشینی- ترشی بادمجان
۶- چراغ نفت سوز- آشکار- رایحه
۷- قطعه توزیع برق خودرو- بیماری مفصلی- اندامی لوله مانند در دستگاه تنفسی
۸- پلاس- پسر عرب- دومین شهر پر جمعیت استان زنجان
۹- سوغات کرمانشاه- شاعر و راوی یا خطیب- دریوزه‌گر
۱۰- مایه- ارابه و چهار چرخه- خودرو
۱۱- پاداش سنگ انداز- شهر قلعه ضرغام دراستان کرمان- رگ خواب
۱۲- سرمایه زندگی- حنا- مرطوب- نزد
۱۳- کوچک‌ترین فرزند فریدون- شریک زندگی- گله کردن
۱۴- عدد ترتیبی برابر هزار هزار- نمایندگان- همه برگ‌های گل را فرو ریختن
۱۵- یکی از اعیاد مسیحیان- ورزشی راکتی

▼ عمودی:

۱- دومین رود بلند ایران- رزومه
۲- آرام و بدون دغدغه- افسار- خانه ییلاقی مجلل
۳- یک روش تکثیر گیاه- پرنده‌ای با پاهای بلند- قنات
۴- نام اختصاری سازمان مدیریت بحران فدرال- سرباز نیروی دریایی- مظهر زیبایی در طبیعت- نهر
۵- هوای خنک- برابر- رطوبت
۶- حرف ربط- پدر فرانسوی- گلو
۷- عددگلر- لباس زمستانی- نشان و رونق
۸- پشیمانی- درخت افکن- پرنده‌ای محبوب
۹- کلاه تمام لبه- دستور کار- نقش هنری
۱۰- نژاد روسی- ششمین شهر بزرگ فرانسه- یک و یک
۱۱- تاب و توان- کاتب- بلوا و آشوب
۱۲- صدای بچه- پایان‌نامه- آمادگی نیروی نظامی- زدنی روی غذای مانده
۱۳- برای تخریب مکه لشکر کشید- مخفی- وسیله نظافت
۱۴- حالت دهنده مژه- شهری در ایتالیا- صلیب
۱۵- شور و غوغا و هیاهو- میوه ارزشمندی از نوع مرکبات

جدول ویژه

◄ افقی:

۱- یک سیستم‌عامل شبیه یونیکس است- شنوایی سنجی
۲- بازپسین- شرف و ناموس- گلر بارسا
۳- پشیمانی- خداشناس- منگوله
۴- مخترع ماشین بخار- آش- هنگام- بی‌حاصل
۵- نفی ابد- تنبلی- پرکار
۶- سردار اشکانی- تنها- نازنین
۷- مثل- ظرفیت- فراموشی
۸- ایستاده- کاشف واکسن آبله- شیرینی مکعب شکل
۹- شمشیر- مفت- خانه ییلاقی مجلل
۱۰- حرف تنفر- مصون- مفتش
۱۱- نحیف- مؤسسه نیکوکاری- ماه سریانی
۱۲- پرداختنی واجب در راه خدا- شهری در استان لرستان- لقب انگلیسی- از اناجیل
۱۳- کالا- پرخور- نشان دادن، اظهار
۱۴- گیاه- ذات و وجود- وگرنه
۱۵- این سیستم امنیتی معمولاً ترکیبی از سخت‌افزار ونرم‌افزار است- شهری در ساحل عاج

▼ عمودی:

۱- چربی پشم- شهری در روسیه
۲- صندوق قدیم- دارای ظرافت- متشکرم
۳- اهداف- مرد شمشیر زن- کشوری در جنوب آفریقا
۴- برآمدگی و آماس- جوش چرکی- عدد ورزشی- تخلص استاد همایی
۵- دودمان- حیف- مساوی
۶- پسوند ساینده- عزم- بخشایش گناه بندگان از سوی خدا
۷- صدای گوسفند- تغار گلی- بوی خوش
۸- خط باستانی- نبرد- لب از سخن فروبسته
۹- ریاکار- بیمارستان فوق تخصصی چشم‌تهران- حرف پیروزی
۱۰- امروزه این رنگ در دکوراسیون داخلی طرفداران بسیار زیادی پیدا کرده است- میوه خام- خمیدگی کاغذ
۱۱- داور معروف فوتبال- زندگانی- کلمه تعلیل
۱۲- ضمیر مفعولی- اسم آذری- ماده آلی ازت دار که از تجزیه مواد پروتئینی در بدن حاصل می‌شود- کلمه تصدیق
۱۳- بیان- با ارزش- ترویج دهنده
۱۴- آرزوی خیالی- روانه- اثری از شاتو بریان
۱۵- فراشی که سردسته صد نفر باشد- تیره‌ای از جانداران

حل جدول عادی شماره ۵۹۸۶

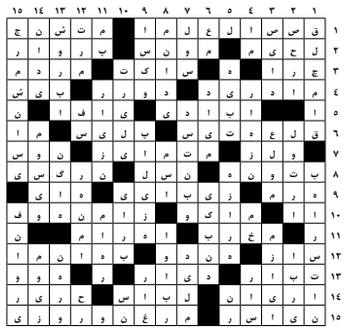
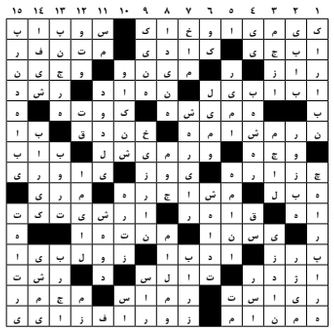
حل جدول ویژه شماره ۵۹۸۶